

## نگاهی به دو کتاب دربارهٔ حزین (زندگی و آثار حزین تألیف سرفراز خان ختک و محاکمات الشعرا اثر میر محسن اکبرآبادی)

سید نقی عباس\*

کتاب «زندگی و آثار حزین» تألیف سرفراز خان ختک یکی از نخستین کتابهایی است که در مورد نقد و نظر مفصل در شرح احوال و آثار شیخ علی حزین (۱۱۰۳-۱۱۸۰ هـ) در شبه قاره نوشته شده است. این کتاب به زبان انگلیسی است و در سال ۱۹۴۴ م در لاهور چاپ شده است. این کتاب کمیاب بلکه نایاب است و جا دارد که تجدید چاپ شود و هم به زبان فارسی ترجمه گردد.

نگارنده قصد دارد که به زبان فارسی این کتاب مهم را ترجمه کند و در اینجا بخشی از آن را پیشکش خوانندگان می‌کنم، امید است که بزودی ترجمه کامل به شکلی جداگانه چاپ شود. استاد شفیع کدکنی دربارهٔ این کتاب نوشته‌اند:

”مهم‌ترین کتابی که در فرنگ دیدم و تأسف خوردم که این کتاب چرا در آن روزگار در مشهد به دستم نرسید، کتاب «زندگی و آثار حزین» تألیف سرفراز خان ختک بود که در لاهور به سال ۱۹۴۴ م چاپ شده و کتابی است بسیار ارزنده و شاید ارزش آن را داشته باشد که کسی عیناً آن را به فارسی ترجمه کند، عنوان اصل آن این است:

Mohammad Ali Hazin, his Life and his Works, by Sarfaraz Khan Khatak, Lahore, 1944”<sup>۱</sup>.

---

\* دانشجوی فوق لیسانس، مرکز فارسی و آسیای مرکزی، دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو.  
۱. شاعری در هجوم منتقدان، دکتر شفیع کدکنی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳.

اینک از مقدمه این کتاب، ترجمه‌ای چند را می‌خوانیم:

”بنارس مقدّس‌ترین شهر هندوان، خود مینیاتور کوچکی از هند است. در میان جاهای دیدنی و تاریخی این شهر یک تعداد بزرگ مقابر نیز وجود دارد که مشهورترین آن، مقبره شیخ علی حزین در فاطمیان است.“

تاریخ زندگی شیخ مانند اکثر آدمهای ذی‌قدر با عناصر غیرواقعی و داستانی آمیخته است و گاهی در برخی چنان اغراق شده که آن داستانها واقعاً مضحکه‌آمیز و خنده آورند و متأسفانه برخی هم سینه به سینه از یک نسل به نسل دیگر منتقل شده‌اند. برخی از آن داستانها در «نگارستان فارس» تألیف محمد حسین آزاد نیز آورده شده و جای تعجب است که با وجود دانشمندی و نظر عمیق وی، به اصالت واقعات و اطلاعات و منابع آن توجهی نشده و در کمال ناباوری به تکرار اشتباهها پرداخته‌اند. به طور مثال، وی معارضه معروف ابوالفضل و عرفی را در بحث حزین و آرزو گنجانده است.<sup>۱</sup> برای اصالت واقعه رجوع کنید به «عود هندی» (صفحه ۴۲) که غالب محتوای نامه‌ای از جلالای طباطبایی بنام «شیدای هند» در این مورد آورده است.

در بخشی از مقدمه کتاب ختک می‌خوانیم:

”یکی از زایران مقبره حزین با مجاور سال خورده‌ای برخورد می‌کند که از چهار نسل دعوی مجاوری دارد، این قصه را بیان می‌کند: شیخ حاجی<sup>۲</sup> (حزین) وزیر یمن<sup>۳</sup> بود. او یک پیشگوی عظیم بود.<sup>۴</sup> روزی پادشاه یمن از ملازم خود یک لیوان آب خواست. او اجرای حکم نمود. پادشاه دوباره یک لیوان آب دیگر تقاضا کرد. این شیخ حزین را به تعجب انداخت و به پادشاه گفت: ظلّ الهی با تقاضای یک لیوان آب دیگر از ملازم خود درحالی که احتیاجی به آن نبود ناانصافی فرمودند. این نشانگر شگون نحس است. پادشاه پرسید: یعنی چه؟

۱. نگارستان فارس، محمد حسین آزاد، ص ۲۱۴.

۲. صورت دیگری از «حزین» اگرچه حزین، حاجی نیز بود.

۳. حزین هیچ‌وقت در یمن نبود، به استثنای آن چند روز که در زمان حج در آنجا مانده. او تعلق دور افتاده‌ای هم به دربار یمن نداشت.

۴. اشاره به کرامات شیخ، رک: ص ۹-۱۱۷.

حزین پاسخ داد که ظلّ الهی، معنی این است که این ملازم با قتل علیحضرت قابض تخت و تاج خواهد شد. ملازم که عقب در بود، این مکالمه را اتفاقاً شنید. سپس وارد اتاق شد و لیوان دوم را به پادشاه داد که او آن را نوش کرد. چنانکه وقت می‌گذشت این مکالمه بین پادشاه و وزیر در ذهن ملازم نقش می‌بست. روزی ملازم با یافتن شانسی پادشاه را کشت و زمام دولت را بدست خود گرفت<sup>۱</sup>.

استاد شفیع کدکنی دربارهٔ این کتاب نوشته‌اند: «مهم‌ترین کتابی که در فرنگ دیدم و تأسّف خوردم که این کتاب چرا در آن روزگار در مشهد به دستم نرسید، کتاب «زندگی و آثار حزین» تألیف سرفراز خان ختک بود».

پادشاه جدید فی‌الغور سربازان را برای گرفتاری شیخ حزین فرستاد که از زبردستی

ذهنی او خایف بود. شیخ آن وقت در فنّ خود مشغول بود. در حین پیش‌بینی واقعات روز، واقعهٔ قتل پادشاه یمن بدست ملازم و فرستادن سربازان به دنبال خود را دریافت نمود. با متوجه شدن به این کار، او به زن<sup>۲</sup> خود رسید و تمام واقعه را به اختصار بیان کرد و راه فرار اختیار نمود. در حال فرار نزد خانهٔ خود با سربازان اتفاقاً روبه‌رو شد که ازو پرسیدند که شیخ حزین کجاست؟ «باید در خانه باشد» گفت و فرار خود را ادامه داد. سربازان به خانهٔ او داخل شدند و از زنش راجع به او بازپرسی نمودند، او گفت همان مردی بود که بیرون خانه با او برخورد کرده بود، چنانکه سربازان بیرون آمدند آن مرد دیگر آنجا نبود. سپس آنان پادشاه را اطلاع دادند و دسته‌ای جدی سربازان به دنبال او فرستاده شد. تلاش مجدّد، به هر صورت، بیهوده بود.

در این مدت شیخ حزین با تمام و کمال قوت خود مشغول دویدن بود. شامگاه خود را در بیشه‌ای یافت. مغلوب از گرسنگی و تشنگی و خستگی تمام روز بر تنه

۱. این کمی اشاره‌ای است به غصب تخت ایران توسط نادر شاه که اولاً هنگامی که در ملازمت شاه طهماسب

وارد شده بوده «طهماسب قلی» خوانده می‌شد. اگرچه مقاصد نهانی نادر شاه کلاً جدا بود.

۲. حزین هیچ‌گاه ازدواج نکرده بود. رک: ۵-۱۳۳.

درختی<sup>۱</sup> تکیه زد و نشست. از شکاف متصلی صدای مرثیه شنید. شیخ حاجی به گریه و هق هق پرداخت. این موجب جلب توجه پادشاه بنی جن گردید که در کاخ خود در آن شکاف مجلسی برگزار کرده بود.

سپس پادشاه بنی جن یکی از غلامان خود را برای دریافت علت گریه و زاری فرستاد. غلام از شکاف بیرون آمد و از شیخ حاجی پرسید که چرا می‌گرید. شیخ حاجی پاسخ داد که این گریه و زاری به علت صدای مرثیه است. غلام گفت: "شما مرثیه‌ای یاد دارید". شیخ حاجی گفت "بله". غلام گفت: "شما دوست دارید که یکی از آنها را در مجلس پادشاه بنی جن بخوانید، اگر من توانستم برای شما اجازه بگیرم". حزین گفت: "حتماً". غلام گفت: "اما به طور هشدار باید بگویم که اگر پادشاه از شما خوشش آمد، از شما برای طلب هر چیزی که دوست دارید خواهد پرسید. بار اوّل که پیشنهاد نمود چیزی تقاضا نکنید و همین‌طور بار دیگر به طلب چیزی نپردازید، اما بار سوم که پرسید بگویید که بنده را به شما اهدا کند". شیخ در پاسخ گفت "همین‌طور می‌کنم". سپس غلام داخل شکاف شد و دوباره که حاضر شد به شیخ حاجی گفت که به دنبال او بیاید.

وقتی وارد شکاف شدند، حزین خود را در میان یک دربار ایستاده یافت. پس از سلام و درود، پادشاه بنی جن از او خواست که مرثیه‌ای بخواند. حالا حاجی که در فنّ مرثیه‌خوانی مهارت داشت با صدای پُرماه‌ای به آن پرداخت. پادشاه بنی جن از اجرای او خیلی خوشحال شد و به او گفت که هر چه می‌خواهد طلب کند. به هر صورت، شیخ حاجی، آرامش خود را برقرار داشت و بار دوم هم چیزی طلب نکرد. بار سوم که پادشاه از او خواست، او مؤدبانه درخواست کرد که آن غلامی که او را پیش حضار به مجلس شاهانه دعوت نموده را به او اهدا کند. از شنیدن این جمله پادشاه دماغ شد و گفت چیزی دیگر طلب کنید. شیخ حاجی گفت "اگر می‌خواهید چیزی به من اهدا بفرمایید همان غلام را عطا کنید وگرنه اجازه بدهید که من بروم"، پادشاه بنی جن گفت "این تقصیر شما نیست، تقصیر آن غلام است که شما را به این طلب القا نموده، اما

۱. یک درخت نیز در ساختمان فاطمیان سهم داشت.

از روی عطای شاهانه او را به شما اهدا می‌نمایم، هر جا که می‌خواهید ببرید.“ سپس شیخ حاجی و آن جن از پادشاه رخصت گرفتند و از شکاف بیرون آمدند.

جن گفت “دوست داری من سلطنت یمن را براندازم؟” حزین گفت “نه”. جن پرسید “آیا من پادشاه را بکشم”، حزین گفت “هرگز”. جن گفت “دیگر چه کار کنم”، حزین گفت “می‌خواهم مرا به بنارس ببرید”. جن گفت “چشمه‌ایتان را ببندید”. حاجی چشمهای خود را بست. سپس جن گفت که چشمها را باز کند. حاجی چشمهایش را باز کرد و خود را در بنارس دید.

از آن پس جن با شیخ حزین در اتاق چپ خانهٔ او زندگی می‌کرد و هر موقعی که حاجی به چیزی نیاز داشت، او دستش را از اتاق بیرون می‌کرد و با معجزه آن چیز را حاضر می‌کرد.

چنان اتفاق افتاد که شبی شیخ حاجی زیر درخت مورد خوابیده بود. در خواب دید که زیر درخت مورد ایستاده است (همانجا که امروز مزار اوست) و قطره‌های خون از برگهای درخت می‌چکد و تمام لباس او از آن خیس شده است و از خوف مرگ جهید و جیغ وحشتناکی زد و بیدار شد. در همین اثنا به‌طور تعبیر خواب به‌خاطرش رسید که حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> از او می‌خواهند که آنجا یک یادبود وی ساخته شود. سپس شیخ حاجی، فاطمیان را همانجا بنیاد گذاشت.

یک ویرایش دیگر این داستان که نسبتاً واقعی‌تر می‌نماید، این است:

“حزین وزیر شاه ایران بود<sup>۱</sup> درحالی‌که نوجوانی بنام نادر آنجا یک ملازم معمولی بود<sup>۲</sup>. روزی پادشاه با وزیرش (حزین) شطرنج بازی می‌کرد. در آن اثنا پادشاه به نادر که همانجا ایستاده بود، حکم داد که قلیان بیاورد. نادر حکم را بجا آورد. پادشاه چند پُک زد و بازی خود را از سرگرفت. اما هنگامی که پادشاه پُک می‌زد، زغال سنگی داغ روی پای نادر افتاد. به‌هرصورت، او کوششی برای

۱. حزین هیچ‌گاه وزیر پادشاه ایران، یمن، هند و در واقع هیچ‌جای دیگر زمین نبود.

۲. مدتی قبل از جلوس شاه طهماسب، در زمان دولت سلطان حسین، نادر با شکست دادن تاتاریان ازبک که به‌سال ۱۷۲۰ میلادی به‌خراسان حمله کردند، شهرت خود را جاویدان کرده بود. (*The History of Nadir Shah*, pp.82-89 و در سال ۱۷۲۷-۸ میلادی امیر ارتش شد. (همان، ص ۹۰؛ تذکره‌الاحوال، ص ۸۰)

انداختن آن نکرد، حتی جلد و گوشت پایش سوخت و استخوان داشت نابود می‌شد که پادشاه از بوی آن نگران شد و با انکشاف منبع بو از نادر پرسید «پس چرا گذاشتی که آتش ترا بسوزد» نادر چنین پاسخ داد که من با خرسندی می‌خواستم که پایم بسوزد به‌جای آن که با حرکات مزاحم تفریح شاهانه بشوم، بر این عمل، حزین چنین اظهار نمود که «از این قرمساق بوی شاهانه می‌آید» این حرفها نادر را تا حد بزرگی رنجانید، اما او خشم خود را ظاهر نکرد.<sup>۱</sup>

چنان اتفاق افتاد که در کشاکش سیاسی برای برتری که به‌مرگ پادشاه تمام شد، نادر با موفقیت بر تخت شاهی ایران نشست، حالا او می‌خواست از حزین برای به‌کاربردن واژه «قرمساق» انتقام بگیرد. این امر موجب فرار حزین شد. او به‌هند آمد و در دهلی سکونت کرد.

در دهلی داستانهای خدمتکاران با ذوق و بویژه پاسخهای منظوم یکی از آن ملازمان به‌نام رضانی<sup>۲</sup>، بسیار شهرت دارد. اما حزین به‌علت طبع خوشایند<sup>۳</sup> خود نتوانست هوای دربار دهلی را بپذیرد و در نتیجه آن به بنارس رفت و مزار او همانجاست. بازگویی سوم از زندگی حزین، مانند دو داستان مذکور پُر از کنجکاوی و اغلب تحت تأثیر داستان دوم نوشته شده است و در مجله شام، ژانویه ۱۹۲۷ م (ص ۲۳-۱۲) چاپ شده است.

این داستان (۲۰-۱۴) ترکیب شگفتی از حقیقت و دروغ است و کاملاً بی‌ارزش این مقاله به تقاضای V.N. Mehta, ICS, Banaras (که این روزها عضو هیئت مالیات ایالت متحده است) توسط پروفیسور ظفر حسین دابت نوشته شده است. پروفیسور دابت خودش راجع به عناصر واقعی مقاله اشرافی ندارد (ص ۲۰). تشکیک‌های دابت موجب یک یادداشت طویل مدیر مجله نیز شده است.<sup>۴</sup>

ختک می‌نویسد:

۱. آخرین شاه ایران، شاه طهماسب ثانی بدست نادر شاه معزول شده.

۲. برای این داستانها رجوع کنید به نگارستان فارس.

۳. در هند حزین عموماً به طبع خوشایند خود دانسته می‌شود.

۴. ص ۲۲-۲۳.

برخی از نکات واقعی این مقاله را در کتاب خود مورد استفاده قرار داده‌ام. اکنون پس از خلاصهٔ آن به صورت داستانی غیرعادی، برخی از نادرستی‌های آن را نشان خواهم داد.

این حیرت‌انگیز است که از «تذکرهٔ الاحوال»، حزین تا به حال استفاده‌ای درست نشده است

طبق داستان: حزین اتالیق شاهزاده طهماسب، پسر شاه عباس ثانی بود.<sup>۱</sup> نادر در آن زمان یک سرباز معمولی بود و شاید عهده‌دار شغل ملازمی پادشاه بود.<sup>۲</sup>

روزی در حین تدریس شاهزاده، حزین از نادر یک لیوان آب خواست، نادر در کاسه‌ای

روی سینی آب آورد. حزین به آب خوردن پرداخت اما نادر سینی را زیر کاسه نگذاشت (که معمول آن روزگار بود) و قطره‌های آب روی جبهٔ حزین افتاد. او با خشم به نادر نگاه کرد و ممکن است سرزنش نیز کرده باشد.

نادر کاسه را برد، اما او از رفتار (و کاربرد واژه زشت) حزین خیلی بیزار بود و دوباره هیچگاه به حضورش نرفت.

بعد از چندی، نادر از ایران عازم کشور افغانستان شد.<sup>۳</sup> او کاملاً واقف به ایران و عادات ایرانیان بود. او مردم افغانستان را برای شورش علیه ایران برانگیخت و پادشاه آن سرزمین شد.<sup>۴</sup> حزین مجبور بود که ایران را از ترس او ترک کند.

نگاه نادر به حزین خیلی تند بود. لذا هنگامی که او به دهلی رسید به مردمی گفت که حزین را پیش او حاضر کنند. او به پاسخ گفت، حزین به علت خوف او یا بلند همتی خود نخواهد آمد.<sup>۵</sup>

۱. مجلهٔ شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۱۴. طهماسب ثانی پسر سوم شاه حسین بود نه شاه عباس ثانی. (*Encyclopedia of Islam*, IV, 616)

۲. مجلهٔ شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۱۴، نادر هیچ‌گاه سرباز یا ملازم شخصی شاه طهماسب نبود.

۳. مجلهٔ شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۵-۱۴، در واقع فرایند برعکس بود.

۴. مجلهٔ شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۱۵، بهتان است. نادر در تاریخ ایران به‌طور ناجی شناخته می‌شود نه یک ویرانگر.

۵. مجلهٔ شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۱۵، حزین در خانهٔ والی پنهان بود و ناد نتوانست او را پیدا کند.

هنگامی که حزین از این واقعه آگاه شد به لکهنو<sup>۱</sup> مهاجرت کرد. اما به علت نایمینی از نادر شاه در لکهنو، حزین به بنارس رفت که آنجا مهاراجه بلوٹت سنگه به ملاقات او آمد.

داستان با اهدای پول و سگه‌های طلا از طرف حزین به مهاراجه و اهدای برخی از جاها با شمول اورنگ‌آباد<sup>۲</sup> و جاهای دیگر به حزین از طرف مهاراجه ادامه دارد. در پایان هم واقعه جالب بازدید نوآب وزیر شجاع‌الدوله از حزین را داریم که با ملاقات شاعر شهیر «سودا» و حزین و بعد از جنگ «بکسر» داستان<sup>۳</sup> به پایان می‌رسد. دو داستان نخست مذکور تصویر ذهن‌های خیالباف و «ناآگاه از تاریخ و واقعیت زندگی حزین است.

این افسانه‌ها اطلاعات اندک و اکثراً نادرست راجع به حزین و نادر شاه و تاریخهای ایران و هند می‌دهند. متأسفانه راویان این قصه‌ها هیچگاه نه استعداد پیراستن و تمیز آن را داشتند و نه تصمیم و میلی به تمایز بین واقعیت و داستان.

به هر صورت، به علت برخی اطلاعات قلیل و نادرست که درباره حزین تا به حال چاپ شده است و انبار بزرگ مواد کشف نشده، انصاف تقاضای رفتاری درست‌تر و مفصل‌تر راجع به زندگی و آثار این نویسنده بزرگ را داشت که در این اثر کوشش شده است تا حدّ توان به آن بپردازم.

سرفراز خان ختک ادامه می‌دهد:

”این اثر که اکنون حضور جداگانه خود را بیان نموده است، فی‌الواقع برای معرفی و ویرایش رساله‌ای در چگونگی صید مروارید شیخ محمد علی حزین با مقدمه و ترجمه انگلیسی و حواشی در سال ۱۹۳۴ م نوشته بودم که هنوز به چاپ نرسیده است.

۱. مجله شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۱۵، این واقعیت جای دیگر یافته نمی‌شود.

۲. اورنگ‌آباد نزد بنارس است.

۳. ملاقات سودا با حزین محقق بنست. این داستان از دیباچه کلیات سودا نوشته محمد انور حسین تسلیم، نولکشور، ۱۲۸۹ هـ/۱۸۷۲ م، ص ۹۰-۴۸۹؛ مجله شام، ژانویه ۱۹۲۷ م، ص ۸-۱۷.

این حیرت‌انگیز است که از «تذکره‌الاحوال»، حزین تا به حال استفاده‌ای درست نشده است، برخی از آثار وی به‌تازگی به‌چاپ رسیده است و زحمت بنده را برای گردآوری تمام شواهد ممکنه کاهش داده است. به‌اعتقاد من:

۱. خوشبختانه یک تعداد بزرگ از منابع همزمان حزین در هند تاکنون موجود است.

۲. بسیاری از آثارِ ناشناختهٔ حزین نیز در کتابخانه‌های هند وجود دارد.“  
ختک در مقدمهٔ حزین اضافه می‌کند:

”علاوه بر مواردی که در بالا به آن اشاره شد، من اثر خود را به‌صورت یادداشتهای فشرده و کوتاه تحت عناوین مختلف ارائه نموده‌ام و گرنه بر من آسان بود که با شرح و بسط‌های فراوان این کتاب را در حجم سه برابر کتاب فعلی ارائه کنم.“  
این امر بر من واجب گردید که اطلاعات دقیق راجع به کتابهایی که در تذکره‌الاحوال ذکر آن رفته بیاورم، زیرا که آقای ام.سی. بیلفور نامهای بسیار را به‌علتِ ناهمپی آن در متن و ترجمهٔ خود «تذکره‌الاحوال حزین» نادرست نقل کرده است. به‌طور مثال:  
بیلفور کتاب *الاصول الکافی* (ص ۱۶) را چنین ترجمه می‌کند:

The book called *Osol Kafi* (p.75)

شرح *لمعة‌الدمشقیه* را چنین ترجمه کرده (ص ۷۵):

*Sharh luma of the Damscan*

و *مغنی‌اللیب* (ص ۵۷) را چنین نوشته:

*Maani-Ellibib* (p.19)

هرچند که ترجمهٔ نامها با دانشمندی و وجدان انجام شده است اما پُر از ابهام و عدم قطعیت است. لذا من طریق مستقیم نوشتن نامها یعنی همان‌طور که هست را اختیار نموده‌ام.

نیز با احترام به آن روزگار قدیم و رنجهایی که وی به‌شکل کمبود مواد و تذکره‌ها کشیدند، باید بگویم که حواشی آقای بیلفور بسیار مختصر و اکثر نادرست‌اند.

متأسفانه در «حالات حزین مع انتخاب کلام»، آقای شروانی نیز در تقدیم نامهای آثار معروف و معتبر کلاسیک اشتباهاتی رخ داده است، به طور مثال: «الهیات، شرح تجرید» بجای «الهیات شرح تجرید» آورده‌اند (ص ۱۶). «مقدمه الحساب» بجای «خلاصة الحساب» (ص ۱۶). «امور عامه، شرح تجرید» بجای «امور عامه شرح تجرید» (ص ۱۸). «شرح لمعه، دمشقیه» بجای «شرح لمعه دمشقیه» (ص ۱۸). لذا من سعی نمودم که اطلاعات دقیقی راجع به کتابهای که در «تذکره الاحوال» ذکر شده، تهیه کنم.

فروگزاری و سهل انگاری آقای بیلفور در این مورد را به شرح برخی از نامهای مهم جغرافیایی و ادار کرده است.

من به ترجمه آقای ام.سی. بیلفور با مقایسه و دقت و نت گیری از تفاوت نسخه‌های چاپی بمبئی، لکهنو و بنارس اکتفا نموده‌ام. ختک می نویسد:

«استاد بیلفور در مقدمه ترجمه خود «تذکره الاحوال حزین» می گوید که اطلاعات راجع به زندگی نویسندگان و مشاهیر در فارسی اندک است و اثری چنان وجود ندارد که اطلاع کامل زندگی نویسنده‌ای از آن یافته شود. در نتیجه، نوشتن زندگی‌نامه کامل، خیلی مشکل است.

خوشبختانه نویسنده ما خودزیستنامه خود را برای ما گذاشته که دارای اطلاعات مهم و فراوان است و می توان با کمک آن احوال کامل حزین را ترتیب داد و به همین علت بنده به این کار پرداختم، خودزیستنامه حزین که عموماً بنام «تذکره الاحوال» شناخته می شود، می تواند منبع خوبی برای نوشتن یک معرفی کوتاه باشد، اما دانشجوی کنجکاو باید به کتابهای دیگر نیز رجوع کند زیرا که این کتاب دارای وقعات پس از ۱۱۵۴ تا ۱۱۸۰ هجری یعنی از سالی که حزین به نگارش آن پرداخت تا سال وفات وی می باشد».

\*\*\*

کتاب دیگری که در این فرصت به معرفی آن می‌پردازم و تاکنون فرصت چاپ آن میسر نشده است کتاب محاکمات الشعرا نوشتهٔ میر محمد محسن اکبرآبادی است.

میر محمد محسن این رساله را دربارهٔ معارضهٔ ادبی شیخ علی حزین (م: ۱۱۸۰ هـ) و سراج‌الدین علی خان آرزو به‌طور محاکمه نوشته بود. هنگامی که شیخ علی حزین

به‌هند آمد، بر هند و مردم آن سرزمین اعتراضاتی وارد کرد که صاحب کمالی در هند پیدا نشده است. وی نوشته هنگامی که به‌شاهجهان‌آباد وارد شد در علم و فضیلت و شعر صاحب کمالی نیافت. در ردّ تعریضات حزین، سراج‌الدین علی خان آرزو رساله‌ای به‌نام تنبیه‌الغافلین فی الاعتراض شیخ علی حزین تألیف نمود که در آن ابیاتی از دیوان شیخ را انتخاب کرد

میر تقی میر، محسن را  
شاگرد خود خوانده است  
و می‌نویسد: "مصرعه  
ریخته به‌مشورت من  
موزون می‌کند."

و در آن عیوب زبان و بیان و امثال را نشان داده است. محسن نبیره شاگرد آرزو و از علم و کمال شیخ نیز متأثر بود. او احساس کرد که معارضهٔ این دو استاد در بعضی موارد نارواست. بنابراین در سال ۱۱۸۰ هجری این محاکمه را به‌نگارش آورد. فقط یک نسخه از این رساله در کتابخانهٔ مجلس تحقیقات اردو حیدرآباد، تحت شمارهٔ ۲۸۹ (فارسی) موجود است. این نسخه به‌خط خود مصنف است. او آن را محاکمات‌الشعرا نامیده است اما نام‌های متبادل دیگر نیز بر سر ورق و آخر رساله دیده می‌شود. بوستان‌المحسنین شرح تنبیه‌الغافلین خان آرزو و گلزار سخن نیز بر سر ورق نوشته و قلمزد شده است.

رساله بر تقطیع ۸×۴×۲۵ به‌خط نستعلیق نوشته شده و شامل ۴۴ برگ است. کاغذ قدیم و سال کتابت و تألیف یکی است؛ یعنی ۱۱۸۰ هجری.

از مطالعهٔ این رساله احاطهٔ محسن بر زبان و امثال فارسی به‌نحو احسن روشن می‌شود. محسن بین هردو استاد (آرزو و حزین) کسی را طرفداری نکرده و تا حدّ ممکن با انصاف حق‌پسندی بیانات و اعتراضات آنها را بررسی نموده است. نام هردو

عالم را با کمال ادب و احترام برده و در هیچ‌جا، نشان تعریف یا تنقیص کسی دیده نمی‌شود. برای تصویب آرای خود از شعر ایرانی نمونه آورده است. این رساله دربارهٔ زبان فارسی استادان و نکات باریک بیان و بلاغت شرح عمده‌ای می‌دهد.

مهم‌ترین بخش این رساله اطلاعاتی راجع به شاعران دورهٔ آغازین دهلی مانند سراج‌الدین علی خان آرزو، سودا، میر، درد و غیره است. و دربارهٔ خود محسن نیز اطلاعاتی می‌دمد.

محسن از شاعران معروفِ زمانِ خود بود. احوال او در تذکره‌ها یافت می‌شود اما ناقص. میر تقی میر نام او را محمد محسن نوشته<sup>۱</sup>، و مصحفی<sup>۲</sup> و قاسم<sup>۳</sup> نیز همان نوشته‌اند. شیفته میر محسن نوشته است<sup>۴</sup>. اما نمی‌دانیم گردیزی براساس کدام منبع محمد حسن نوشته است<sup>۵</sup>. جاهای دیگر میر محسن نیز نوشته شده و در دو جا محسن علی نیز مندرج است:

الف: در ذکر استاد خود میر غلام مرتضی می‌نویسد:

”که استاد فقیر میر محسن علی هستند“<sup>۶</sup>.

ب: ”... و انصاف نزد فقیر میر محسن علی آنست...“<sup>۷</sup>.

در تذکرهٔ شورش تخلص او حسن آمده است<sup>۸</sup>.

نام پدر محسن، حافظ محمد حسن بود. اغلب گردیزی، نام‌های پدر و پسر را باهم آمیخته است. قائم فقط، میان حسن نوشته است<sup>۹</sup>. محسن پدرش را با کمال احترام ذکر

۱. نکات الشعرا، ص ۱۴۸.

۲. ریاض الفصحاح، ص ۲۷۹.

۳. مجموعهٔ نغز، ج ۲، ص ۱۷۴.

۴. گلشن بی‌خار، ص ۱۷۸.

۵. تذکرهٔ هندی گویان، ص ۱۳۸.

۶. محاکمات الشعرا، برگ ۲ الف.

۷. همان، برگ ۱۵ الف.

۸. یادگار شعرا، ص ۱۱۷.

۹. یادگار شعرا، ص ۱۱۷.

کرده است و از بیان او معلوم می‌شود که حافظ محمد حسن از بزرگان با کمال زمان خود بود. کلمات محسن به حسب زیر است:

«قدوة الفضلاء ثقاوة العرفاء حافظ محمد حسن اکبرآبادی»<sup>۱</sup>.

در ادامهٔ عبارت فوق، جمله‌ای دیگر زیر آمده است:

«که از فرزندان قدوة العارفين رئيس الساكنين حضرت نصير الدين به چراغ دهلی»

میر تقی میر در تذکرهٔ خود محسن را برادرزادهٔ خویش نوشته و خود محسن در رساله‌اش وی را عمومی مؤلف خوانده است. نساخ و شیفته نیز او را برادرزادهٔ میر نوشته‌اند. اما نمی‌دانیم عشقی بر چه اساسی او را برادر میر خوانده است.<sup>۲</sup> محسن خود را نبیرهٔ خان آرزو گردانده و بیشتر تذکره‌نویسان بر آن اتفاق دارند. اما قائم چاندپوری او را خواهرزادهٔ آرزو خوانده است.<sup>۳</sup>

سال ولادت محسن در تذکره‌ها مذکور نیست؛ البته از بیان میر آن قدر معلوم است که هنگام ترتیب نکات الشعرا او بیست ساله بود. طبق پژوهش عبدالحق «نکات الشعرا» بین سال‌های ۱۱۶۴-۱۱۶۹ هجری تألیف شده است. از این رو، می‌توانیم سال ولادت تخمینی محسن را بین سال‌های ۱۱۴-۱۱۴۹ هجری قرار دهیم. سال اولی که ذکر شده زیاد درست به نظر می‌رسد، زیرا که قائم او را جوان نوحاسته نوشته است. تا ترتیب مجموعهٔ نغز (۱۲۲۱ هـ) محسن فوت کرده بود. از این رو زمان درگذشت محسن حدوداً ۱۲۲۰ هجری می‌شود. در هنگام وفات عمرش حدوداً ۷۵ سال بود.

وطن آبا و اجداد محسن اکبرآباد بود. او در اکبرآباد تولد یافت و در جوانی به دهلی رفت. نساخ او را اکبرآبادی متوطن دهلی<sup>۴</sup> نوشته است. پس از تباهی دهلی مانند شاعران دیگر او نیز به لکهنو هجرت کرد. قبل از لکهنو اغلب در فیض‌آباد نیز اقامت داشت. خان آرزو نیز بعد از تباهی دهلی به فیض‌آباد رفت و در آنجا آصف‌الدوله، سالار جنگ، قدردانی کرد. محسن هم در سرکار سالار جنگ ملازم بود. نساخ او را

۱. محاکمات الشعرا، برگ ۲ الف.

۲. یادگار شعرا، ص ۱۱۷.

۳. مخزن نکات، ص ۵۸.

۴. مخزن نکات، ص ۵۸.

ملازم سالار جنگ نوشته است.<sup>۱</sup> اما تفصیل ملازمت نیاورده. از علی ابراهیم خان خلیل معلوم می‌شود که او در سواران سالار جنگ ملازم بود.<sup>۲</sup>

میر تقی میر، محسن را شاگرد خود خوانده است و می‌نویسد: "مصرعه ریخته به مشورت من موزون می‌کند". گردیزی نیز همین نوشته است: "در این مورد محسن خود اشارتی نداده اما خود را شاگرد آرزو گفته است". در سبب تألیف محاکمات می‌نویسد: "شاگرد و نبیره سراج‌المحققین حضرت آرزو است".<sup>۳</sup>

علاوه بر آرزو، در ذکر استادان خود، غلام علی مرتضی موسوی و میرزا علی نقی نیز تذکره تألیف کرده است. به گفته قائم، پس از درگذشت آرزو، محسن بر املاک وی قابض شده بود و به طرح خود کرد.<sup>۴</sup>

در محاکمات الشعرا پس از ۸ برگ آغازین دو برگ غایب است. این برگ‌ها از مقدمه است. برگ‌های دیگر چندی نیز غایب است. قبل از آغاز محاکمه، محسن مقدمه‌ایی بسیط مشتمل بر مباحث ادبی نیز نوشته است. پس از حمد و نعت و منقبت درباره ترتیب کتاب می‌نویسد که حضرت سراج‌الدین علی خان آرزو، که شهرت شعر وی تا ایران رسیده است و همه به اخلاق حمیده وی گرویده‌اند، در رساله‌ای از شیخ علی حزین رحمه‌الله علیه که در آن از پادشاه تا گدایان هند مذمت شده، بر ابیات وی اعتراضات نموده است. حضرت شیخ به علت زعم کمال خود تصور می‌کرد که در هند صاحب کمال هیچ‌فنی پیدا نشده است. شیخ در رساله خود این هم نوشته که هنگامی وی به شاهجهان‌آباد رسید در علم و شاعری هیچ صاحب کمالی را ندید. بنابراین حضرت استاد سراج‌الدین علی خان آرزو پس از بررسی دیوان وی برای اثبات این امر که در هند چندین صاحبان کمال وجود دارد که ایرانیان را در زبان خودشان عیب نشان بدهند، رساله تنبیه‌الغافلین فی الاعتراض حزین را تألیف نمود. سپس می‌نویسد:

۱. سخن شعرا، ص ۴۲۰.

۲. گلزار ابراهیم، ص ۲۲۱، خلیل نیز او را اکبرآبادی نوشته است.

۳. محاکمات الشعرا، برگ ۸۲.

۴. مجموعه نغز، ج ۲، ص ۱۷۴.

”در این ایام که سنه یک هزار و یک صد و هشتاد هجری نبوی صلی الله علیه و سلم است فقیر محمد محسن تخلّص ولد قدوةالفضلا ثقاوةالعرفا حافظ محمد حسن اکبرآبادی که از فرزندان قدوةالعارفین، رئیس الساکتین حضرت نصیرالدین الملقّب به «چراغ دهلی» و شاگرد و نبیره سراج المحققین حضرت آرزو است. به قدر تتبع دواوین اهل زبان و دریافت خود همه اعتراضات را تحقیق نموده و از انصاف دست برنداشته و طرف حضرت استاد سراپا ارشاد هیچ جا کفی بالله شهیدا بلکه اکثر جواب حضرت نوشته.“

چنانکه قبلاً نیز بیان شده عبارت، از فرزندان... چراغ دهلی، قلمزد شده است. دربارهٔ نام کتاب می‌نویسد: ”در این کتاب که مسمی است به نام محاکمات الشعرا معلوم سخندان خواهد شد. ویژگی دیگر رساله این است که قبل از بررسی اعتراضات، محسن یک مقدمه نیز نوشته که مشتمل بر چند فصل است که در آن از دستور زبان فارسی و کاربرد امثال و حکم با تفصیل و تحقیق بحث و سعی تعیین یک معیار شده است که براساس آن معلوم می‌شود که از اهل زبان نیز سهو و اشتباه ممکن است. محسن بر این امر تأکید کرده که انسان جوهر قابل است و در هر علمی که بخواهد، با فضل خدا می‌تواند به کمال برسد.

اکنون در زیر دو اقتباس از محاکمات الشعرا درج می‌شود. اقتباس نخست راجع به اعتراضان خان آرزو است:

حزین مرحوم فرموده:

خورشید و ماه آینهٔ روی یار نیست عینک حجاب گردد اگر دیده تار نیست  
خان آرزو علیه‌الرحمه فرموده این بیت از عالم مدعا... و در مصرعهٔ اولی  
مراعات دیده هیچ نیست؟  
میر محسن گوید که حق آنست ربط هر دو مصرعه خوب به خاطر نمی‌آید  
اگرچه لفظ خورشید ماه برای عینک در مصرعهٔ اوّل آورده لیکن تا حال معنی  
شعر به فهم نیامده.“

اقتباس دوم، از آن بخش محاکمه مأخوذ است که محسن اعتراض استاد خود را غیرمنصفانه خوانده است، به بیت حزین:

ساقی گفت ابر نوبهار است ای رحمت کردگار برخیز

خان آرزو علیه‌الرحمه فرموده برخاستن ابر رحمت غریب عبارتی است. ابر رحمت برخیز صحیح است نه رحمت برخیز. هرچند در مصرعه اول کف ساقی را ابر نوبهار گفته لیکن اطلاق برخیز بر رحمت نتوان کرد. میر محسن گوید رحمت را در ذهن خود شخص قرار داده به‌طور استعاره گفت چنانکه مولانا ظهوری در ساقی‌نامه فرموده: "که آمد لطافت به‌سیر هوا" و ساقی را رحمت کردار گفتن مضایقه ندارد.

ترقیمه کتاب برحسب زیر است:

"الحمد لله و المنه که به‌تاریخ غره شعبان المعظم به‌روز شنبه در بلاد لکهنو کتاب محاکمات الشعرا تمام شد. حق تعالی این نسخه را مقبول طبع اهل کمال و صاحبان اقبال گرداناد، راقم میر محمد محسن مؤلف این کتاب است. امید که هر صاحب کمال که این را مطالعه فرماید به‌نظر انصاف غور نماید بعد من معنی رسی گریست. گر نه گیرد کس کسی خواهد گریست. اللهم صل علی محمد و آل محمد ص."

بر حاشیه این برگ (۱۴۴) نیز نام متبادلی بوستان‌المحسنین فی شرح تنبیه‌الغافلین خان آرزو نوشته شده بود که برخی از حروف آن در مجلدسازی قطع شده است.